



۲۰۱۶/۰۲/۲۰

پوهاند محمد حسن کاکړ

اندر باب نوشته های شاغلو زمانی و سیستمی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. ه.

فهرست مطالب

مقدمه

بخش نخست

در مورد نوشته‌های بناغلی زمانی

بیان حیرت انگیز ذهنی دیگری از بناغلی زمانی

ارتباط با برتانوی ها

چند لغزش مهم شاه امان الله

آخرین لویه جرگه شاه امان الله

تبلیغات و بغاوت های ضد پادشاه

بغاوت شنواری ها

حبیب الله در کوه‌دامن نا آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار

هجوم حبیب الله بر کابل

استحکامات شهر کابل و استعفی ناگهانی پادشاه

شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش

تشنگی و عشق مفرط با تاریخ دوره امانی

بخش دووم

در مورد نوشته های شاغلی سیستانی

یادداشت ها

بخش نخست

قسمت دوم

یک بیان ذهنی حیران کننده دیگر زمانی

عبدالرحمن زمانی میگوید که "استعمار انگلیس با وجود آنکه غازی امان الله خان و یک افغانستان قوی را تهدید بزرگی برای حکمروائی و منافع سیاسی، اقتصادی، و نظامی خود میدانست، و در پهلوی دسایس و توطئه ها برای کشتن و از بین بردن غازی امان الله خان، برای سرنگونی سلطنت وی از هرگونه فرصت استفاده می نمود، و درین راه از هیچ نوع کوشش برای کمک به مشران مذهبی و مخالفان دولت دریغ نمی کرد، همیشه چنان تبلیغ نموده اند که گویا سبب اصلی سرنگونی رژیم امانی اشتباهات غازی امان الله خان به سبب شروع پروگرام اصلاحات بود که برای مردم قابل قبول نبودند."

اولاً به نظر می رسد این فقره از نظر املاً و انشأ از کسی باشد که خواندن و نوشتن را تازه آموخته باشد. از لحاظ فکری، شاغلی زمانی درین فقره موضوعات بزرگی را بدون اینکه یکی آنرا هم بیان و شرح کرده و یا ثابت نموده باشد، گنجانیده است. وی تصور میکند که در این مورد صاحب صلاحیت است و هر چیزی که به ضد برتانوی ها بنویسد، خواننده خواهد پذیرفت. در حالیکه، چنانچه بعداً ملاحظه خواهد گردید، حتی خود شاه امان الله، طی مصاحبه ای در کندهار، برتانوی ها را در ناکامی خود تبرئه نموده و ملاها و روحانیون را مخالف خود نشان داده است، بدون آنکه درین مورد از کسی پول بدست آورده باشند.

در بمبئی به پاچا خان عبدالغفار خان از مردم خود حتی شکایت کرد، که او را "قادیانی" و "وهابی" میدانند و او دیگر نمی خواهد بالایشان به مقصد حکمروائی کوشش نماید. از او خواسته بود به منظور جلوگیری از جنگ داخلی همایش کمک نماید. غیر ازین هم فقره شاغلی زمانی آنقدر سرگیج کننده، بی سویه و پروپاگندی است که به دادن جواب نمی ارزد، ولی از آنجایی که یک تعداد دیگر نیز برتانوی ها را در ناکامی شاه امان الله دخیل می دانند و یک تعداد نشنلست های احساساتی و ویبسایتی در موردش ناله و فغان دارند، من در اینجا می کوشم واقعات را، به هر نوع که باشند از منابع معتبر و نوشته های آنوقت، تقدیم نمایم.

به این مقصد من منابع متذکره را به دیده انتقادی و به دقت مشاهده نموده، و در نتیجه، چیز های جدیدی را در مورد شاه امان الله، اصلاحات و اعمالش، و همین طور در مورد روابطش با برتانوی ها کشف نموده ام، که در صفحات آتیه به خوانندگان تقدیم خواهد شد. این را نیز خواهم گفت که "عشق و عطش مفرط شاغلی زمانی به تأریخ دوره امانی" از سببی است که شاه امان الله، میر زمان پدر کلانش را که در یک موضوع جرمی در دوره امیر حبیب الله زندانی شده بود، از بند رها کرده و متعاقباً در بدل خدماتش او را از حد زیاد نوازش داد که نامبرده بعد از گوشه گیری پادشاه توسط مخالفین کنر از بین برده شد. در اخیر شاغلی سیستانی را متوجه آن لغزش هایش خواهم نمود که در مورد تأریخ افغانستان معاصر نموده است.

در فقره بالا به استثنای شاعلی عبدالرحمن زمانی، دیگر کی خواهد پذیرفت که "استعمار انگلیس، شاه امان الله را برای خود یک تهدید میدانست" و می خواست او را "بکشند"؟ به کدام قوت شاه امان الله به این استعمار که در بسا مناطق جهان نفوذ کرده بود، تهدید شده می توانست؟ جای تأسف است که یک داکتر طب چنین هوائی گپ زده و ملامتی ناکامی شاه امان الله را بدوش خارجی ها می اندازد. وی برای اینکه گذشته مائویستی اش به فراموشی سپرده شود باید هم، چنین کند تا خود را به مردم نشنلست معرفی نماید. "استعمار انگلیس" وی هم مانند "دولت انگلیس" اش یک افاده مجرد است که جامه عمل پوشیده نمی تواند. وی نمی داند که استعمار به معنی ئی عمران، مثل استفاده که به معنی فایده گرفتن و استثمار به معنی ثمر گرفتن و یا مکیدن است. بلی استعمار (Colonialism) در تاریخ به این شکل افاده گردیده است که اتباع یک مملکت در مملکت دیگری متوطن گشته و بعضی از ایشان بالاخره حکمروائی آن مملکت را بدست آورده اند. برتانویان به این مفهوم در افغانستان متوطن نگشته اند. پس یاد نمودن "استعمار انگلیس" به این شکل یک افاده "پروپاگندی" است. افغانستان به لحاظ مالی، اقتصادی، و نظامی باید یک مملکت مقتدر می بود که برتانوی ها امان الله خان را تهدیدی در مقابل خود محسوب می کرده اند. افغانستان در اثر مصارف گزاف غیر معمول شاه امان الله، آنقدر ناتوان گشته بود که از نظر مالی تهدیدی برای هند برتانوی شده نمی توانست. "اوانیکه امان الله زمام امور را به دست گرفت، در خزانه افغانستان، به تخمین منابع برتانوی ۱۵۰ میلیون روپیه که حبیب الله آنرا به دقت زیاد ذخیره نموده بود وجود داشت."

بعد از شورش خوست در ماه جون سال ۱۹۲۶م به رویت گزارش اتاشه نظامی برتانیه؛ " ... در حال حاضر علت تشویش بزرگ، خالی بودن خزانه محلی کابل از پول می باشد. و منابع خود را به مصرف رسانیده است." (۱۰) نویسنده، عزیز هندی میگوید: "وقتی حبیب الله کوهدامنی بعد از شاه امان الله قدرت را به دست گرفت، در خزانه ۶۶ میلیون روپیه باقی مانده بود." (عزیز هندی، صفحه ۴۴۵). این عدد مشکوک به نظر میرسد زیرا در وقت شاه امان الله مصارف بسیار زیاد گردیده و عایدات حکومتی نظر به سابق بسیار کم شده بود، بطور خاص مصارف در جنگ استقلال، در ساختن تعمیرات به علت استخدام زیاد خارجی ها، و در خرید اسلحه و از جانب دیگر، خشکیدن مواجب برتانوی، تعویض مالیات به نقد، دوام یکساله شورش خوست که به حکومت در حدود سی میلیون روپیه خساره رسید از عوامل آن بودند. خود پادشاه نیز از بیت المال چنان با دست باز مصرف میکرد تو گوئی پول شخصی اش بود. در وقت سفر به ممالک خارجی به فقرای هر مملکت یک لک پوند اعانه میداد، در حالیکه فقرای وطن خودش از آنها فقیر تر و اصلاً این پول مال آنها بود. به علت مصارف گزاف بود که پادشاه فوج پدر و نیکه اش را تقلیل داده و به این ترتیب قوه دفاعی مملکت را ضعیف ساخت. از شورش منگل هم عبرت نگرفت و آنها را تا اندازه زیاد با استفاده از ایله جاری قومی درهم کوبید. بعد از سفر خارج بود که از مأمورین ملکی و نظامی در خواست نمود تا معاشات دو ماهه [سه ماهه] خود را به علت کمبود اسعار برای اسلحه جدیدی که خریده بود، اعانه بدهند. بالای هر مرد بالغ نیز پنج روپیه حواله نمود که نتیجتاً هر دو گروه را از خود ناراضی ساخت.

شاه امان الله در دوره حکمرانی ده ساله اش آنقدر زیاد مصارف نمود که هیچ حکمروای افغان در همین مدت نکرده است. بلی، گرچه در اثر مارکیت آزاد و اصلاح راه ها، تجارت و توأم به آن اقتصاد ملی رو به بهبود بود. ولی این کار مستلزم وقت بیشتر بود تا عواید حکومتی را ازدیاد ببخشد. در فرجام گفته خواهد شد که افغانستان و حکمروایش شاه امان الله به لحاظ مالی و اقتصادی تهدیدی برای هند برتانوی شده نمیتوانست.

روابط با برتانوی ها

برخلاف ذهنیت عامه، بعد از جنگ، روابط شاه امان الله با برتانوی ها خراب و بحرانی نبوده است. شاه امان الله مستقیم و یا غیر مستقیم با هند برتانوی معاونت نموده است. ولی در ظاهر، به خاطر مردم وقتاً فوقتاً حرکت های ضد برتانوی انجام میداده است. بعد از جنگ استقلال شاه امان الله با پشتون های ماورای دیورند برای حصول استقلال شان عمل نکرد. با وجود اینکه این پشتون ها در جنگ استقلال سهم فعال داشتند و توقع عمومی هم همین بود. این موضوع حالا مهم پنداشته نمی شود ولی در آن زمان بسیار جدی بود. شادروان سید شمس الدین مجروح که در آن ایام جوان بود، این احساس مردم را چنین ابراز میدارد: «... و هم بعضی مردم فکر میکردند که این جنگ سوم برای استرداد اراضی از دست رفته افغانستان رخ داده بود، که از آن نتیجه مطلوب بدست نیامده. لذا این جنگ را افتخار بزرگی نه، بلکه ناکامی تصور میکردند.»^(۱)

این بی پروائی پادشاه عامل بغاوت ملای لنگ در سال ۱۹۲۴م گردید. شاه امان الله بعد از جنگ استقلال، برای مدت دو سال مذبحخانه کوشید با فرستادن فدائیان به آسیای میانه در لباس ملکی و با تقبل مصرف پول، نفوذ خود را انتشار داده و به تقاضا و کمک انور پاشا، در آنجا رهبر کنفدریشن اسلامی گردد که نتیجه آن ناکامی و سرد شدن روابط گرم دور اول با دولت شوروی گردید.

کمک بزرگ شاه امان الله با هند برتانوی، به ارتباط موضوع عجب خان افریدی بود که "ستیوارت" نویسنده آنرا با طوالت (صفحات ۲۱۹-۲۲۷) بیان داشته ولی خلاصه آن چنین است: عجب خان افریدی در اثر زور و ستم مقامات



فرانسیس همفریز سفیر برتانوی با اعضای سفارت در کابل

برتانوی در کوهات، دختر جوان یک تورن (Major) انگلیس را به نام مالی ایلیس (Molly Ellis) از منزلش در یک قرار گاه نظامی ربود و متعاقباً با برادر و تعدادی از همراهانش به شینوار در افغانستان پناه برد. همه آنها در محلی بنام "منده تی" اطراق نموده و خانواده هایشان نیز با آنها پیوستند. ملک منصور شینواری محافظت آنها را به عهده گرفت که هیچ شخص مشکوکی آنجا

۱۱ - سید شمس الدین مجروح، سرگزشت من، به اهتمام سید فضل اکبر، چاپ شخصی، کابل، ۱۳۹۱/۲۰۱۲، ۳۲

رفته نمی توانست. این حادثه زمانی رخ داد که پشتون های شرقی از بمباری های برتانوی ها که تازه رواج یافته بود در مضیقه بودند و به عجب خان به چشم یک قهرمان می نگریستند. در آن حالت مقامات برتانوی نه عملی بر ضد آنها انجام داده میتوانست و نه به افغانستان تهاجم نموده میتوانست. از آنجائیکه معاهده تبادل چنین اشخاص بین مملکتین به امضای نرسیده بود، برتانوی ها تقاضای تسلیم کردن او را کرده نمی توانستند. این قصه خیلی طولانی است. پس آنها همینقدر کرده توانستند که به میانجیگری خانم رسا، یک خانم داکتر پیشاوری و ملا محمود آخندزاده، یکی از اعضای خانواده آخندزاده هده، پیغله ایلس آزاد گردیده و به خانواده اش مراجعت نمود. در تمام این مدت با او محترمانه رفتار میشد ولی سفیر "همفریز" (Humphrys) در کابل به شاه امان الله فشار آورد تا عجب خان و همراهانش را مجازات نماید. برتانوی ها پیش از پیش راه انتقال اسلحه را از طریق هند روی همین معضله بسته بودند و حتی همفریز در یک دیدارش به شاه گفته بود که "با آتش بازی نکنند". پادشاه برای رفع این مشکل محمد ولی را گماشت، در حالیکه تا به همین وقت امور سرحدی توسط جنرال محمد نادر اجرا میگردید که این امر باعث نارضایتی اش گردید. محمد ولی به همفریز گفت که اگر میل او باشد، عجب خان و همراهانش به مزار تبعید گردند، و "همفریز" موافقه نمود. به این ترتیب عجب خان و تعداد زیاد همراهانش به تاریخ ۲۸ جنوری ۱۹۲۴ در سه لاری به مزار تبعید گردیده در آنجا برایش زمین داده شد و "نقدیانه" تعیین گردید.

به نظر "ستیوارت"، مگر "امان الله، روابطش را با مردم خود خراب نمود. قوم ها با نقض دو اصل مقدس شان، ننوات (عذرانه) و پناه موعودی بر آشفته شدند". قونسل برتانوی در جلال آباد که اعضای خانواده عجب افریدی را در روز تبعید شان در لاری ها دید، گفتار یکنن را چنین ثبت نموده است: "اگر ترس بندی شدن امیر، به حیث حکمروا از بین رفت، بدون شک بالای او فتوای کفر صادر خواهد شد. "خود پادشاه هم قبول داشت که" هیچ امیری با دولت برتانوی قبل برین هیچ نوع معامله عوضی نکرده است. تسلیمی من در سرحد حیثیت مرا بسیار ضعیف ساخت". (ستیوارت، ۲۴۸) شینواری ها به شکل خاص ناراضی و به انتظار انتقام گرفتن از پادشاه و حکومت شدند و این موقع برای شان در سال ۱۹۲۸ میسر گردید و به مقصد انتقام گرفتن شوریدند.



قبول گارد احترام از طرف شاه امان الله در لندن

پادشاه امان الله از برتانیه گله می نمود که در مورد معضله فوق از کارنامه اش در انگلستان قدردانی نگردیده است. "شاید هم به همین علت بوده باشد که در طول سفرش برتانوی ها استقبال خوبی از او و همراهانش بعمل آورده، سه روز او و ملکه اش در قصر شاهی مهمان امپراتور و ملکه و بعداً همه شان برای ۱۱ روز مهمان حکومت بودند. پادشاه یک هفته دیگر را با همراهانش به پول شخصی در شهری سیری نمود که در آنجا، عده ای برتانوی هایی که در جنگ استقلال



دعوت از شاه امان الله به پارلمان برتانیه

اشتراک کرده بودند، به رضای خود در پیش روی شاه امان الله رسم گذشت نظامی انجام دادند، برای اینکه شاه امان الله پادشاهی است که امپراتوری برتانوی را به مبارزه طلبیده بود. این استقبال گرم مردم از توقع حکومت برتانوی بالا تر بود. از همه مهمتر اینکه حکومت برتانیه برای نیرومند شدن افغانستان موافقه نمود تا انواع توپ های عصری، اسلحه و مهمات گوناگون را به رایگان تسلیم نموده و در اکادمی نظامی سندهرست (Sandhurst) بیست تن از افسران افغان را به مصرف حکومت هند برتانوی تربیه نماید (ادمک، ۱۳۰) حکومت برتانیه و هند خواهان نیرومندی شاه امان الله و بقای وی به حیث زمامدار مملکتش بودند. در مکاتیبی که بین سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ بین شان تبادل شده است گفته می شود که: **"موضوع درجه یک و مهم این است که امیر باید به تختش نگه داشته شود. باوجود آنکه وی شخص قناعت بخش نیست ولی کسی بهتر از او دیده نمی شود. انقلاب هم چیز است که شورویان رویش کار می نمایند. شاه امان الله نیز گفته بود که: "من میدانم که ایجت های شوروی می کوشند در بین مردم من نظریات انقلابی را پخش نمایند و من آنقدر کور نیستم که فرض نمایم، حکومت کمونیستی برای من و تخت من به غیر از دشمنی چیز دیگری باشد."** (ستیوارت، ۳۱۱)

اساساً برتانوی ها بعد از جنگ دوم افغان-انگلیس، برخلاف گذشته، سیاستی را اختیار نمودند که افغانستان، با قدرت و دوست بوده و در مقابل تهاجم خارجی از خود دفاع نموده و در صورت لزوم خودش هم به مقصد دفاع از هند، جلو این نوع یورش احتمالی را بگیرد.

آنها پالیسی عمومی را به نام "سرحد علمی" (Scientific Frontier) به همین مقصد پیاده کردند که توافق نامه "دیورند" جزء همین سیاست بود. و اینکه افغانستان برای بار اول در عصر امیر عبدالرحمن خان دارای حکومت مستحکم مرکزی گردید، هم به علت همین سیاست بود. تاریخپوه، فیض محمد هم به تأیید این سیاست میگوید: "برتانیه

از رقابتی که با دولت روس دارد افغانستان را سد آهنین حمله رقیب خود پنداشته، در قوت و اقتدار و استحکام افاغنه **(افغان ها «ایدیتر»)** و مملکت ایشان جد وافی و جهاد کافی مبذول میدارند، نه اینکه به تخریب این سد متین همت گماشته تیشه به ریشه خود می زند. "فیض محمد، تذکر الانقلاب، ۳۱)" سردار شیر احمد خان این مطلب را چنین بیان میدارد: "برتانیه کبیر با افغانستان کدام علاقه خاصی نداشت و متجاوز نبود و کاملاً به سودش است که بخواهد افغانستان به ضد بولشویک ها به حیث یک مملکت حایل. قدرتمند و معمور باشد." (ستیوارت، ۲۷۴)

این هم اساسی است که نظام های پادشاهی برتانیه و افغانستان با هم همناهی داشته و یک خط را تعقیب می نمایند. بر عکس نظام شوروی، که از بنیاد مخالفش بود. پس به نفع برتانوی ها بود که حکمرانی شاه امان الله برقرار باشد.

بعضی از لغزش های شاه امان الله

خطر بزرگی که سر راه شاه امان الله و حکومتش بعد از جنگ خوست قرار گرفت همانا اصلاحاتی بود که بعد از سفرش به خارج نافذ و نظر به آن افغان ها مجبوراً رسوم، عنعنات و طرز زندگی خود را که در قرون متمادی داشتند گذاشته، رسوم، عنعنات و طرز زندگی اروپائی را اختیار نمودند و آنهم به زور حکومت و به صورت عاجل. اول سفر شش ماهه اش با بسیاری از مقامات عالی رتبه در چنین یک حالتی رخ داد که او هم رهبر دولت و هم رئیس حکومت بود و هنوز هم خاطرات اصلاحات نا آشنای دور اول و جنگ یک ساله فراموش نگردیده و امنیت مملکت قابل اطمینان نبود. با خارج شدن او، به گفته غبار: "در تمام ولایات افغانستان حلقه های مخفی مخالف به فعالیت ضد دولتی درآمدند." (۱۲). مخالف بزرگ و اثر ناکش فضل عمر مجددی بود که پروگرام های جدید شاه را خلاف شریعت می پنداشت. مجددی ها از نگاه عقاید نقشبندی خویشتن به این باور استند که حکمرایان یک مملکت مسلمان مکلف استند از روی شریعت حکومت نمایند و اگر نکردند مردم باید مخالفت آنها را بنمایند. فضل عمر مجددی به حیث رهبر فرقه نقشبندی به مخالفت با پادشاه قبلاً افغانستان را ترک و در دیره اسماعیل خان مسکن گزیده بود. به قرار نوشته تاریخیه ادمک، وی در پهلوی تبلیغات سوء به ضد پادشاه، با علمای جنوبی و پکتیا دیدن نموده و روی این مسأله گپ زدند که "به ضد جوانان افغان باید کودتا صورت گیرد. و شاه امان الله با عودتش در مقابل یک عمل انجام شده قرار بگیرد. آنها به این فیصله هم رسیدند که" در مرحله آخر، پادشاه مخلوع و نظام جمهوری استقرار یابد." (ادمک، ۱۳۹)

این سفر طولانی به میل خود پادشاه بود. در کابل، خُسُر مجرب و نامدارش "محمود طرزی" او را به نرفتن مشوره داد مگر نپذیرفت. جنرال محمد نادرخان و برادرانش، محمد هاشم و شاه ولی خود را به پادشاه در شهر ناپل ایتالیه رسانیده و برایش گفتند: "فرصت برای پیاده نمودن اصلاحات عاجل در شرایط کنونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی

افغانستان مساعد نیست" مطلب شان به این معنی بوده می تواند که به این سفر نپرداخته و ازین اصلاحات دست بردارد. در عوض پادشاه به جنرال محمد نادر خان گفت خودش باید به افغانستان برگردد که سپه سالار این امر را نا شنیده گرفته در سفر همراهی اش نکرد. (۱۳). مادر شاه که در امور مملکتی فعال، ولی با ملکه ثریا میانه خوب نداشت نیز مخاف این سفر بوده و نمی خواست "پسرش تاج و تخت خود را به خطر اندازد." (عزیز هندی، ۳۷)

وقتی پادشاه از سفر برگشت، همان امان الله سابق نه، بلکه تحت تأثیر کلتور اروپائی رفته بود. به گفته غبار: "وقتی که شاه برگشت آن مرد گذشته نبود. او بسیار خود رأی و مغرور شده بود، و با اقدامات عجولانه ای که نمود به زودی افغانستان را مستعد به یک انفلاق منفي نمود." (غبار، ۸۱۲) نویسنده، عزیز هندی که پادشاه را از نزدیک میشناخت، به تأیید نظر غبار در مورد تغییر وضع او دلیل هم می آورد و مینویسد: "استقبال مجلی که از وی در اروپا به عمل آمد، به طبیعت او طوری تأثیر کرد که او بیشتر از پیش مدعی درست بودن عقل، فهم و فکر خود گردد. لذا تخیلات و تجاویز خود را در مورد پیشرفت مملکت درست دانسته آنها را غیر قابل دست خوردن میدانست." (عزیز هندی، ۵۵). از همین سبب بود که پادشاه در ترکیه، به رهبر آن با همین روحیه معلومات ارائه نمود.



شاه امان الله با مصطفی کمال آته ترک

آته ترک ازو پرسید که "آیا اعلیحضرت در وطن خود آنقدر محبوبیت دارد که اعمال خلاف اصلاحات منجر به بغاوت نشود؟" و پادشاه جواب داد که: "من در ضمن بغاوت منگل، تا اندازه زیاد قدرت روحانیون را شکستاده ام. آنها در مملکت من یک عنصر مقتدر شناخته میشدند که استعداد و قدرت تحریک نمودن و به شورش ترغیب کردن مردم را داشتند. ولی حالا قدرتی برایشان باقی نمانده که سر های خود را به ضد حکومت بلند نمایند." آته ترک از او باز پرسید که: "اگر باز هم این دسته به این کار موفق گردید، اعلیحضرت خواهد توانست آنها را به قدرت خود سرکوب نماید؟" پادشاه به اطمینان گفت: "بلی، به آسانی میتوانم به ذریعۀ قدرت نظامی خود این نوع فتنه ها و شورش ها را سرکوب نمایم." سؤال دیگر آته ترک این بود که: "آیا فوج میتواند در اثنای «تحریک» دسپلین را نگه داشته و به شما وفا دار باقی مانند؟" جواب شنید که: "بلی، من در بین فوج خود، بسیار

زیاد محبوبیت داشته در قلب هایشان جا دارم." سؤال مهم دیگر این بود که: "آیا شما یقین دارید که در زمان بغاوت، ممالک همسایه، بر خلاف حکومت اعلیحضرت کار روائی و مداخله ننمایند؟" جواب شنید که: "من به این مسئله یقین

۱۳ عبد الباري جهاني، د سنځل نوید (نقل قول)، ضدیت ها در تقابل با تحولات اجتماعی در افغانستان، ۱۹۲۹۱۹۱۹، صفحات ۱۴۹۱۴۸

از محترم نعیم مجددي متشکرم که کاپی برگردان دری این صفحه را برابم فرستاده است.

کامل دارم که درین حالت روس و انگلیس هردو، تعهدات و پیمان های خود را معتبر دانسته و احترام خواهند کرد." باز آته ترک برایش مشوره داد که: "چون تمام این حالات بر وفق مراد اعلیحضرت است پس این اصلاحات هر چه زود تر آغاز گردد." وی در آخر این را هم برایش اضافه نمود که: "در ترکیه از هیچ اصلاحاتی استقبال نشده است. آنها را من به نوک برچه عملی نموده ام. هیچ تبعه ای رسم و رواج و عنعنۀ خود را به رضا ترک نمی کند تا حکومت وقت در مقابل شان از استعمال قدرت کار نگیرد." از روی نوشته عزیز هندی. (عزیز هندی، ۴۹)

ازین پس اعلیحضرت به عزم و ارده خود بیشتر از پیش مصمم تر شد. . . . این فکر هم در او قوت گرفت که "با رسیدن به افغانستان، اصلاحات را با قوت و زور رواج خواهد داد." پادشاه راستی هم همین طور کرد.

شاه امان الله بعد از رسیدن به افغانستان، از راه هرات و کندهار، در روز اول جولای سال ۱۹۲۸ به کابل رسید و دو ماه بعد لویه جرگه را به پغمان دعوت نمود.

آخرین لویه جرگه شاه امان الله

لویه جرگه به اشتراک یک هزار نماینده ملت، مقامات بلند رتبه، علما و صاحب رسوخان به تاریخ ۲۹ آگست سال ۱۹۲۸ در پغمان افتتاح گردید. تمام اعضاء به دریشی ملیس بودند نه به لباس وطنی. این دریشی ها با پیرهن سپید و نکتائی رایگان داده شده بود. جرگه برای پنج روز متواتر تدویر و به روز دوم سپتمبر به پایان رسید... موضوعات گوناگون پیشکش گردید که مهمترین و اثر ناکترین شان قرار ذیل است:

- خدمت عسکری از دو سال به سه سال تمدید گردید.
 - ملا ها مکلف شدند که بعد از گذشتاندن امتحان تصدیقنامه به دست آورده بدون آن ملائی ننمایند... ملا های خارجی، خصوصاً فارغان مدارس دیوبندی به وطن ممنوع الورد اعلان گردیدند.
 - این هم تصویب گردید که محاکم شرعی ازین به بعد دعوا ها را به اساس شواهد فیصله نمایند نه به اساس شهادت شاهدان .
 - بالای مرد های افغان پانزده ساله به بالا از بابت خریداری اسلحه پنج افغانی حواله گردید..
 - از هر مأمور حکومتی تقاضا شد تا از گرفتن معاش یک ماهه خود گذشته و آنرا به حکومت اعانه بدهد.
 - هر مأمور جدید مکلف گردید در آغاز مأموریت دارائی اش را ثبت نماید.
- پادشاه قبل از بیانیۀ نخست خود با یکصد و پنجاه پسر و پنجاه دختر خدا حافظی نمود. آنها از پیش روی حاضرین گذشته و توسط موتر برای آموزش روانۀ ترکیه گردیدند.
- پادشاه به جرگه نظری را پیشنهاد کرد که به اساس آن بچه ها قبل از سن ۲۲ سالگی و دختر ها قبل از سن ۱۸ سالگی ازدواج ننمایند مأمورین حکومتی مکلف گردانیده شدند تا صرف یک زن نکاحی داشته باشند. پادشاه در جریان این جرگه در دیدار خصوصی با چند تن ایماء گفته بود که می خواهد دین را از دولت جدا و چند زنه بودن را ممنوع اعلام نماید، ولی به اثر مخالفت آنها و مأمورین بلند رتبه خود از آن صرف نظر نمود. این موضوع بعداً بیان خواهد شد.
- پادشاه به این جرگه اکتفا نکرده و یک ماه بعد به تاریخ دوم اکتوبر، مجلس شش صد نفری را به شمول صاحب رسوخان، علماء، مأمورین دولتی، اعضاء شورای وزراء و دیپلوماتان خارجی در وزارت خارجه افتتاح نمود. درین مجلس خانم های مأمورین افغان نیز اشتراک داشتند. این اولین باری بود که خانم ها با همسران شان در یک مجلس عمومی،

رسمی باهم یکجا بودند. مقصد این بود که پادشاه پروگرام های اصلاحی خود را برای شان شرح و از طریق آنها عوام را به طرف اصلاحاتش سرازیر نماید. . . . پادشاه سفر خارج خود را هم متمر خوانده و گفت، مصارف مجموعی سفرش از مقدار تحایفی که برایش داده شده کمتر می باشد... ولی وی از خریداری اشیایی که در فرانسه و ایتالیه حدود ۶ میلیون و در جرمنی حدود ۱۴ میلیون پول نقد خرچ برداشته بود چیزی نگفت. پادشاه از نگاه سیاسی سفر خود را مفید دانست که ضمن آن با حکومت دیگر معاهدات دوستی امضاء و سهولت های تجارتي فراهم گردیده بود. پادشاه در بیانیه دومی خاطر نشان ساخت که افسران نظامی مریدان روحانیون و پیر ها نباشند. عساکر باید فونوی بیاموزند که بعداً از آن استفاده کرده بتوانند. وی این را هم گفت که افسران نظامی باید به خاطر اصلاحات، رضا کارانه از سه ماه معاش خود بگذرند. در عین زمان این را هم اضافه نمود که معاش عساکر زیاد خواهد گردید. در ولایات و عده افتتاح مکاتب را هم نمود، مگر متعلمین نباید در جریان تحصیل ازدواج نمایند.

در بیانیه سوم، شاه امان الله در مورد ستر زنان گفت که: در دو ماه، ستر از بین برده خواهد شد. پادشاه چادری را برای صحت زن ها مضر دانسته و اظهار داشت که آنها باید عوض چادری از نقاب ترکی استفاده نمایند. وی اضافه



ملکه ثریا با روپوش در روز افتتاح مینار علم و جهل به معیت شاه امان الله

کرد که: "ستر در اسلام الزامی نیست." سپس روپوش را بطرف خانمش دور داده و خواهش کرد روپوشش را بردارد. او هم با بدرقه کف زدن زن های دیگر این کار را کرد و هم زن های دیگر رو های شان را لُج نمودند. در واقع اولین گام روی لُجی زنان برداشته شد. به راستی هم در صدر اسلام زن ها رو نمی گرفتند و

ارشادی در اسلام در مورد رو گرفتن وجود ندارد. رواج ستر از خارج وارد

عربستان گردیده است. بعداً شاه امان الله ملا ها را به حیث نادان ها و متعصبین تقبیح نموده و آنها را دو چهره های مسوول انتشار جهالت و تعصب دانست.

پادشاه در بیانیه چارم گفت که او سردار شیر احمد را به حیث صدراعظم نامزد نمود ولی نامبرده نتوانست افغان ها را ترغیب به کار کردن زیر دستش نماید. پس تا زمانیکه پارلمان انتخابی بوجود می آید، وی امور صدارت را نیز خودش عهده دار خواهد بود زیرا تنها اوست که می تواند ریفورم های انقلابی را پیاده نماید و در اخیر اضافه کرد که: "من یک پادشاه انقلابی هستم و می خواهم در تمام شئون زندگی انقلاب بیاورم." (ادمک، ۱۳۷۱۲۲)

این بیانات پادشاه صرف برای شنواندن نبود، برای عمل بود. "به عوام نکور امر گردید تا لباس غربی بپوشند. ... در ابتدا تنها رفتن به چند جای تفریحی بدون کلاه و لباس غربی ممنوع قرار داده شد ولی بعداً به پولیس حکم گردید که در هر نوع سرک، اگر لباس تعیین شده پوشیده نشده باشد، یک پیسه به حیث جرمانه حصول گردد." به رویت یک

حکم دیگر" ... هیچ مردی که لباس اروپائی به تن نداشته باشد اجازه اشتراک در مراسم استقلال داده نمی شود. به همین منوال طبق یک حکم دیگر: "برای هیچ زنی بدون به سر کردن برقع ترکی، اجازه خروج از خانه نباشد." (عزیز هندی، ۸۱۷۸). به استناد نوشته غبار (صفحه ۸۱۳) "شاه امر نمود تا در جاده های مخصوص در پایتخت تابلو ها گذاشتند و نوشتند هیچ زنی با برقع نمی تواند ازینجا عبور کند." پادشاه این امر را نیر صادر نمود که "تمام مردم در شهر کابل دریشی و کلاه ببوشند و در هر چند قدمی پولیس استاد بود که از متخلفین جریمه نقدی میگرفت." غبار دا هم وایي چي "قطع نظر از مصارف گزاف دریشی، که از توان اکثریت مردم خارج بود، برای تطبیق این امر هیچ مغازه بزرگی ... موجود نبود. لہذا اغلب دکاتداران کلاه های افسران نظامی در سر میکذاشتند." همچنان " ... سلام دادن با دست منع شده و بایستی برسم فرنگ ، کلاه از سر برداشته شود."

این احکام عملی می گردید و علی احمد لودین شاروال کابل در راه عملی کردن آنها بسیار فعالیت می نمود. باری پادشاه اسبق بخارا که به کابل پناه آورده بود، " از طرف پولیس متوقف و جریمه گردید. ... به خاطر اینکه لنگی به سر داشت." (ستیوارت، ۴۱۱)

جای تعجب بیشتر حتی اینست که پادشاه در محضر عام با روحانیون از رویه نامناسب کار میگرفت. به قول نویسنده، عزیز هندی (عزیز هندی، ۵۸) زمانی که روحانیون در سالون وزارت خارجه برای پذیرائی پادشاه جمع شده بودند. پادشاه به معیت درباریان، ملازمین، و سفرای دول خارجه با لباس اروپائی داخل سالون گردید و این دستور صادر گردید که عوض سلام و علیک و مصاحفه، همگی کلاه را از سر پائین کنند و به این طرز به سلام او جواب داده شود. به دنبال آن او از سر تا آخر یک مصاحفه خشک نموده، گذشت. این عمل اعلیحضرت برای این گروه کاملاً جدید و غیر قابل پذیرش بود. آنها به اساس عقاید خویش، این عمل را خلاف مذهب دانستند. و اما رو لچی زن ها در خانواده های مقامات عالی رتبه رو به افزایش بود. "در کابل و پغمان زن ها با لباس هاس بسیار قشنگ با کمال بی پروائی به سیل و سیر مصروف بودند. لباس آنها اروپائی نما، رویشان کاملاً برهنه و آرایش شده است." (عزیز هندی، ۷۷). روی لچی به صورت عموم رو به افزایش بود. ملکه ثریا ادارات شکایات زنانه باز نموده که عریض زنهارا در مقابل شوهران شان را می شنید که شوهران شان آنها را غذای کافی نمی دادند، لت و کوب می کردند و آنها طلاق خود را می خواستند. "ملکه یک اداره پولیس مخفی زنانه را نیز تأسیس کرد که بالای مردهای کابل و یا حتی در بین زنهارا، هر نوع حرکت ارتجاعی را نظارت نماید. به زنان پیر وظیفه سپرده می شد تا به خانه ها رفته و ببینند که آیا با زن ها رویه خوب می شود یا نه؟" (ستیوارت، ۴۱۱)

پادشاه این را هم برخی از اصلاحات می دانست که عوض جمعه، رخصتی را به روز پنجشنبه تبدیل نماید. در حالیکه روز جمعه برای مردم یک نوع روز مذهبی پنداشته شده بود. به نظر نویسنده ستیوارت (ستیوارت، ۴۱۱) "تمام اینها سر آغاز پلان بزرگ پادشاه بود. وی برای عملی نمودن این پلان، زندگی در وزارت خارجه را انتخاب و امور عادی را به محمودلی خان سپرد. ولی در ساحات دیگر به اثر مروج شدن مارکیت لبرال و آزاد شاه امان الله پیشرفت های صورت گرفته و گروه سرمایه گزاران در حال صعود بودند. به طور عموم، در ساحه اقتصادی یک دگرگونی عمیق در حال وقوع بوده، کیفیت زندگانی مردم رو به بهبود نهاد. تجار متوسط نیز از حالت رکود برآمده بودند... مصنوعات دستی در خانه ها و دهات به اندازه قابل ملاحظه پیشرفت نمود.... همه روزه برای حمل و نقل، تسهیلات جدید به میان می آمد. برای فرستادن اقلام تجارتي بين کابل و پشاور یک کمپنی فعال گردید. به این مؤسسه ترانسپورتي از

طرف حکومت حقوق و امتیازات خاص داده شد. واردات و صادرات وطن روز بروز رو به ازدیاد بود." (عزیز هندی، ۹۹۹۷)

در شرق به نام بند غازی، بندی ساخته شده بود که زمین های زیادی را آبیاری نمود. همینطور نهر کریم. در غزنی برای فعال ساختن بند سلطان که در عصر سلطان محمود بنا یافته بود کار می شد. ولی در بین مردم اطرافی به نسبت بیکاری، فقر زیاد بود. دزدان و قطاع الطریقان به کمک همین مردم فقیر وقتاً فوقتاً حملاتی نموده و امنیت را مختل می نمودند. نویسنده عزیز هندی این رنج اجتماعی افغانستان را برای بار اول به تفصیل بیان داشته و نقش آنرا در کامیابی حبیب الله کلکانی در سیاست ملی به نمایش گذاشته است.

مأمورین حکومتی نیز درین حالت از مقام خود سوء استفاده هایی نمودند. و پروای نارضایتی مردم و یا حکومت را نداشتند. حتی نایب الحکومه ها در مناطق خود به نام "دزد بگیر" دستجاتی را نگه می داشتند و " اکثر حاکمان کوتاه فکر و طماع توسط آنها با قطاع الطریقان رابطه برقرار کرده و در هر غارت سهمیه خود را حصول می نمودند." (عزیز هندی، ۱۴۶) از نایب الحکومه ها نیز بازخواست شده نمی توانست زیرا "همه آنها بارکزیایی و مربوط به خاندان سراج الخواتین، مادر شاه بودند." تاریخپوه حبیبی اسمای آنها را نشر نموده و علاوه میکند که بیشتر آنها با این کار های شان "شاه محبوب و ترقیخواه را از آغوش مردم دور ساختند، و حمایت از او رو به کاهش نهاد." (حبیبی، جنبش مشروطیت، ۱۷۴)

مادر پادشاه، سرور سلطان، که به نام سراج الخواتین یاد می گردید، در امور حکومتی دست میزد ولی، برای اینکه او در پادشاه شدنش رول بازی نموده بود و از طرفی هم برادر زاده خود والی علی احمد خان را که آرزوی پادشاهی را در سر می پرورانید به او آشتی داده بود، پسرش جلو او را نمی گرفت. سراج الخواتین در سیاست همان طوری فعال بود که خوشو اندرش بی حلیمه بود. بی بی حلیمه آنقدر معروف شده بود که گفته می شد جهان از امیر عبدالرحمن خان می ترسد ولی او از بی بی حلیمه. اما سراج الخواتین و بی بی حلیمه در زمان بحرانی، کدام کاری به نفع ملت انجام نداده اند. در حالیکه شادروان قمر جان، مادر امیر محمد یعقوب خان و غازی محمد ایوب خان، لوی غازی ملا مشک عالم، و لوی غازی، مشر کبیر، محمد جان وردگ و غیره غازیان را در مقابل مهاجمین برتانوی ترغیب می نمود. تا اندازه زیاد جد و جهد و مصارف پولی او بود که نواسه دوازده ساله اش، موسی جان، از طرف غازیان در غزنی به عوض پدر امیر اعلان گردید. ولی محترم سید عبدالله کاظم در یکی از نوشته های خود او را به نام "... از پشتون های فقیر" یاد می کند. در حالیکه وی دختر شادروان سعادت خان مومند بود که خانی مومند ها را برای چهل سال به عهده داشته و یکی از مخالفین سرسخت برتانوی ها به شمار می رفت.

در عصر شاه امان الله در طرز فکر مردم کابل تغییراتی رخ داد که رو به قدرتمندی می رفت. به الفاظ شادروان مجروح (سرگذشت من، ۴۳۴۲) " بعد از حصول استقلال در رفت و آمد به خارج زیادت قابل ملاحظه ای رخ داد، که این هم برای احیای شعور سیاسی عامل مهمی به شمار میرفت. ... اصطلاحات و لغات نو از زبان آنها شنیده می شد. منورین و مکتبی ها عوض نام عشیره و قبیله، و بجای نام مسکن و ولدیت خود نام ملت و وطن را جانشین ساختند. افق نظر وسیعتر میشد. آنها می کوشیدند "... آزادی سیاسی بیشتر به وجود آید. حتی نام جمهوریت هم از زبان ها میخاست، و الغای رژیم پاچاهی راقرار میدادند."

اما این "منورین" یک گروه کوچکی از مردم بود. آنها منحصر به کابل و طرفداران سرسخت شاه بودند. ("ادمک، ۱۳۸) مؤلف ستیوارت تنها از اسم جمهوری خواهان یاد میکند و غبار میگوید (مسیر تاریخ، ۸۱۴) که "در بین روشنفکران و طنپرسست یکدسته عناصر مرموز به شکل یک حزب نقابدار و مصنوعی رخنه کرده. این نقابداران شارلتان در مرکز و شرق کشور جهت فریفتن مردم شعار های دروغین (انقلابی) میدادند، و ظاهراً از جمهوریت دم می زدند." مطلب غبار از "حزب نقابدار" شاید حزب جمهوریت باشد، که نظر به گفتار منشی علی احمد، رئیس آن محمد ولی خان و اعضای آن، به شمول غلام صدیق خان چرخي، چند مقام عالی رتبه بود. درین زمان به غیر از این حزب، کدام حزب دیگری وجود نداشت. محمد ولی خان بنیاد قومی و مردمی نداشت اما بعد از پادشاه، در حلقه منورین و تحصیل یافتگان کابل نفوذ داشت. جریان مشروطیت از قبل بر افراد تقسیم گردیده بود و اگر کدام ساختار منظم هم داشت، از بین رفته بود. در حلقات بالائی رسمی دسته های کوچک توسط اشخاص می چرخید و والی علی احمد خان هم جمهوریت می خواست ولی برای خود می درنگاند (طبل خود را می نواخت).

سر دسته ها می کوشیدند با استفاده از قدرت رسمی گروه خود، خود را قوی سازند. غبار (۸۱۶) از قول میر غلام صدیق یکی از سران بهسود میگوید، در کوهدامن جائیکه والی علی احمد خان برای تحقیق رفته بود، یک شب حبیب الله کلکانی و سید حسین را به او معرفی نمود و گفت که "... ما تا کنون سه برادر بودیم، حالا چار برادر شدیم." به رویت نوشته منشی علی احمد خان، شاه که در سفر بود، نایب السلطنه اش محمد ولی خان در قلعه مراد بیگ با حبیب الله کلکانی، در خانه خودش دیدار مخفیانه شبانه میداشت و برایش می گفت که اگر او بیخشدش پادشاه او را نخواهد بخشید. به علت همین دیدار بود که محمد ولی خان یگانه مقام عالی رتبه دور شاه امان الله بود که در زمان امارت حبیب الله در کابل مأمون میزیست. در حالی که به شمول سرداران محمدزی، چندین تن از مقام های عالی رتبه کوبیده شدند. هنوز عجیب تر آنکه به روایت شاه اغا صدیق مجددی در نومبر سال ۱۹۲۸ حبیب الله کلکانی، در منزل صاحبزاده عبدالله مجددی به شمول حیات الله عزالدوله با چند صاحب رسوخ دیگر، به منظور یک جلسه دعوت شده بودند، که به ضد پادشاه شورشی را به راه اندازند. در نظر این ها، پادشاه خلاف شریعت شده بود. در یک ملاقات قبلی برادر مهتر شاه، سردار عنایت الله خان هم اشتراک داشت، ولی در مجلس دومی، خلاف وعده اش اشتراک نورزید. (عزیز هندی، صفحه ۳۷) این روایت به رویت یک منبع می باشد و ضرورت به تأیید دارد. بعداً وقتی حبیب الله کلکانی پادشاهی سردار عنایت الله را نپذیرفت، این روایت یک اندازه قوی تر می شود. به هر حال، غلام صدیق خان (چرخي) به نوبه خود، دوتن از سران قومی شینواری را از کابل نزد قوم شان فرستاد تا بغاوتی را به ضد شاه تحریک نمایند. این تخریبات آغازگر یک سلسله گردید. در قرن بیستم، به استثنای رژیم طالبان، باقی تمام حکومت ها در نتیجه خرابکاری و اعمال مقامات عالی رتبه سرنگون گردیده اند.

در زمان شاه امان الله سران گروه ها نیز باهم در ستیز بودند که پادشاه نمی خواست و یا نمی توانست آنها را با هم متحد گرداند. به تعقیب سفر اروپا " ... در بین وزیرانش بی اتفاقی ظهور کرده بود. " (عزیز هندی، ۶۱). دلیل بی اتفاقی این بود که پادشاه برای پیشبرد با قوت پروگرام های انقلابی خود، قدرت بزرگ را برای خود منحصر می ساخت که با این کار صلاحیت وزیران کم می گردید. بعد از لویه جرگه پادشاه از سردار شیر احمد خان دعوت نمود تا صدراعظم باشد. ولی تمام وزیران نامیده شده به شمول غلام صدیق خان چرخي نخواستند زیر دستش کار نمایند.

ستیوارت (۴۰۰) حتی میگوید که "و خود پادشاه در خفا هر وزیر را جداگانه مشوره میداد تا [زیر دست او] از خدمت سربچی نمایند." پادشاه و سردار شیر احمد خان از اول با هم میانه خوب نداشتند. همان طوری که شاه و والی علی احمد خان با هم خوب نبودند. پادشاه بالاخره در ۲۲ سپتمبر افساء نمود "از آنجائیکه ممکن نیست کابینه به زعامت کدام صدراعظم ساخته شود پس خودش به رهبری حکومت و دولت ادامه می دهد. پادشاه به این ترتیب مسؤولیت صدارت را متوجه خود ساخت که در نهایت برایش گران تمام شد.

در آخرین حکومت وی افسران امور امنیتی این ها بودند:

عبدالعزیز بارکزی وزیر حرب، محمود سامی قوماندان قول اردو، عبدالاحد (مایار) وزیر داخله. غلام صدیق (چرخ) وزیر امور خارجه. محمود طرزی، که صاحب تجربه و از دوستداران واقعی شاه بود به علتی که مادر پادشاه با دخترش ملکه ثریا مخالفت داشت، از نظر افتیده بود. این معضله تا به آخر در خانواده شاه ادامه داشت. و اما پادشاه مطمئن بود که از طریق جرگه اعظم که وی مؤسسش بود، از پشتیبانی مردم بهره مند و به اوضاع حاکم خواهد بود. به همین علت او خاطر نشان ساخته بود که لویه جرگه به صورت منظم دایر خواهد شد و امور با مشورت آنها پیش برده خواهد شد. اینکه حکومت وی در پغمان از نمایندگان لویه جرگه پذیرائی بی سابقه نمود، هم به این منظور بود که در بین آنها چنان یک گروهی عرض اندام نماید تا "از افکار جدید پادشاه هر نوع طرفداری و ممارست نمایند." ولی آنطوری که شاه آرزو داشت، واقع نشد. با وجود این هم کسی فکر نمی کرد که "... همین وکلای که امروز به این اندازه قدرشان می شود، مادامی که ... به خانه های شان بر می کردند، در هر جا تبلیغ الحاد و بی دینی را به ضد شاه خواهند نمود." (عزیز هندی، ۶۲)

پایان قسمت دوم، بخش نخست
لطفاً برای مطالعه قسمت اول، بخش نخست،
به لینک زیر مراجعه فرمائید

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarbab_neshtahay_zamani_sistani_۰۱.pdf

ادامه دارد